

## شناسایی متغیرهای اقتصادی موثر بر طلاق در ایران<sup>۱</sup>

حسن دلیری\*

استادیار اقتصاد، گروه مدیریت و اقتصاد، دانشگاه گلستان

### چکیده

در سال‌های اخیر، طلاق در کشور رشد زیادی داشته‌است. به‌گونه‌ای که با توجه به آمار از هر سه ازدواج در کشور، یک مورد به طلاق می‌انجامد. با توجه به اهمیت بالای این مسئله اجتماعی و آثار نابهنجار آن در جامعه، مطالعه حاضر به دنبال شناسایی عوامل موثر بر طلاق با تاکید بر عوامل اقتصادی در استان-های ایران بین سال‌های ۱۳۹۵-۱۳۸۵ است. با توجه به نتایج، عوامل اقتصادی مدل‌سازی شده در این پژوهش توضیح دهنده بخشی از تغییرات طلاق در کشورند. به‌گونه‌ای که متغیرهای تورم در بخش مسکن، بیکاری مردان، افزایش سطح تحصیلات دانشگاهی زنان و نابرابری درآمد سبب تشدید طلاق و از سوی دیگر، افزایش رفاه خانوار و اشتغال مردان حتی به‌صورت ناقص سبب کاهش میزان طلاق در جامعه می‌شود. با توجه به نتایج پژوهش، سیاستگذاری اقتصادی باید سه عامل مهم ذیل را برای کنترل میزان طلاق مدیریت کند: تورم، اشتغال، عدالت اقتصادی و اجتماعی

### واژگان کلیدی

طلاق، تورم، بیکاری، توزیع درآمد، استان‌های ایران

مقدمه و بیان مسئله

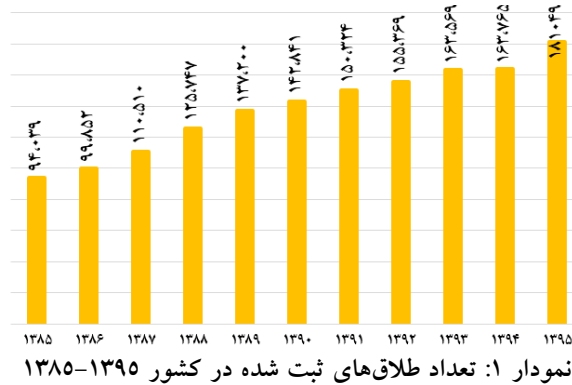
۱. این پژوهش با استفاده از کمک‌های مالی معاونت پژوهشی دانشگاه گلستان در قالب طرح شماره ۹۷۱۷۲۱ انجام شده‌است.

\*نویسنده مسئول: h.daliri@gu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۶/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۵/۳

افزایش طلاق در سال‌های اخیر سبب تشدید بحران‌های اجتماعی از جمله خانواده‌های تک‌والدی، کاهش ثبات خانواده، تشدید جرم و اختلالات روانی فرزندان شده‌است. بررسی آمارها نشان از آن دارد که در سال‌های گذشته همواره تعداد طلاق در کشور روند صعودی داشته‌است به‌گونه‌ای که براساس آمار در هر ساعت تقریباً ۲۰ طلاق در کشور ثبت می‌شود و تقریباً از هر سه ازدواج یک مورد به طلاق منجر می‌شود. با توجه به نمودار (۱) میزان طلاق در کل کشور در سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۹۵ به‌طور متوسط سالانه ۰/۶۱ درصد رشد داشته‌است و از ۹۴۰۳۹ در سال ۱۳۸۵ به تعداد ۱۸۱۰۴۹ در سال ۱۳۹۵ رسیده‌است.



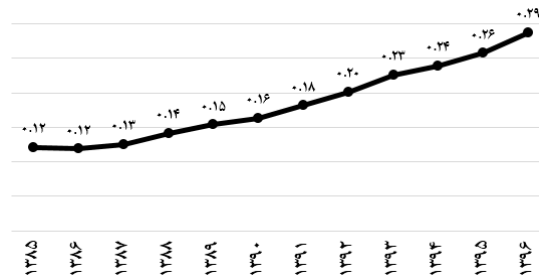
نمودار ۲ نتایج بررسی میزان رشد طلاق در استان‌های ایران در سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۹۵ را نمایش می‌دهد. با توجه به نمودار، استان‌های ایلام، کهگیلویه و بویراحمد و یزد بیشترین درصد رشد سالانه طلاق را داشته‌اند و از سوی دیگر استان کرمانشاه با میزان رشد سالانه ۳/۷۲ درصدی کمترین میزان رشد طلاق را در بین استان‌های ایران داشته‌است.<sup>۱</sup> با توجه به نمودار ۳ می‌توان مشاهده نمود<sup>۲</sup> که استان‌های سیستان و بلوچستان، ایلام و یزد دارای کمترین نسبت طلاق در کل جمعیت اند که نشان دهنده تغییر ساختار اجتماعی خانواده در این استان‌ها در

<sup>۱</sup> جالب توجه این که استان‌هایی که در سال‌های اخیر بیشترین رشد طلاق را داشته‌اند، از نظر رتبه‌بندی، نسبت

طلاق بر کل جمعیت استان، دارای کمترین مقدار در کشورند.

<sup>۲</sup> در نمودار (۲)، از آنجایی که داده‌های استان البرز دارای دامنه زمانی کمتری نسبت به سایر استان‌ها بود، از مقایسه حذف شده‌است.





نمودار ۴: روند نسبت طلاق به ازدواج در ایران در سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۹۶

با توجه به آمارهای فوق می‌توان به این نتیجه رسید که میزان طلاق در سال‌های اخیر افزایش چشمگیری یافته‌است. از آنجایی که براساس تئوری‌های اجتماعی افزایش طلاق بر شاخص‌های رفاهی خانوار تاثیر می‌گذارد، از این‌رو نیاز است با شناسایی متغیرهای موثر بر آن، سیاستگذاری درخوری برای کاهش احتمال بروز طلاق در کشور اتخاذ شود. این مقاله به دنبال شناسایی مهم‌ترین متغیرهای اقتصادی موثر بر طلاق است. برای رسیدن به این هدف، در ادامه ابتدا به معرفی ادبیات و مبانی نظری موضوع پرداخته خواهد شد. سپس به صورت خلاصه مهم‌ترین مطالعات انجام شده در این حوزه مورد بررسی و تحلیل قرار خواهند گرفت؛ سپس با تبیین و معرفی روش پژوهش، مدل برآورد شده و نتایج مورد ارزیابی و تحلیل قرار خواهد گرفت.

### مبانی نظری پژوهش<sup>۱</sup>

پیمان ازدواج به‌عنوان یک توافق دوطرفه با توجه به انتظارات اولیه زوجین شکل می‌گیرد. قاعدتاً تخطی هر یک از طرفین توافق و یا تغییر انتظارات اولیه زوجین، سبب خواهد شد تا احتمال شکست در ازدواج و رخداد طلاق افزایش یابد.

براساس نظریه مبادله، هر نوع ارتباط با دیگران در حکم نوعی مبادله است و کیفیت و کمیت رفتار افراد در جامعه با توجه به منافع دریافت شده و هزینه‌های متحمل شده در ارتباط،

<sup>۱</sup> طلاق به‌عنوان یک مسئله مهم اجتماعی می‌تواند دلایل متعدد اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی داشته‌باشد. با توجه به آنکه در مقاله حاضر تاکید بر بعد اقتصادی طلاق در خانواده قرار گرفته است، تلاش خواهد شد تا در ادامه به بررسی مهم‌ترین مبانی مرتبط با تاثیر متغیرهای اقتصادی بر تشدید طلاق پرداخته شود.



تغییر خواهد کرد. به عبارت دیگر فرد، میزان هزینه انجام شده برای شکل‌گیری رابطه را با منافع آن مقایسه می‌کند و اگر احساس عدم توازن داشته باشد، احتمال تزلزل در رابطه افزایش خواهد یافت. براساس نظریه مبادله ارتباط بین زوجین نیز می‌تواند در قالب مبادله تحلیل شود از این رو طلاق ناشی از فزونی سود انحلال ارتباط زناشویی بر هزینه‌های مربوط به باقی ماندن در پیمان است (جلیلیان، ۱۳۷۸). بنابراین، فقدان یا نقص در اغلب متغیرهایی که انتظارات افراد را در مورد هزینه‌ها و منافع ازدواج شکل می‌دهند می‌تواند سبب تغییر در احتمال طلاق شود. به همین دلیل در تئوری‌های مربوط به علل موثر بر طلاق می‌توان دسته وسیعی از متغیرهای فردی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را دید که هر یک به فراخور ساختارشان قادرند تا میزان رضایت زوجین از زندگی زناشویی را تغییر داده و سبب تغییر در احتمال طلاق شوند.

در این میان، دسته‌ای از نظریات علل اساسی تحولات درون خانواده از جمله طلاق را وابسته به ساختارهای اجتماعی می‌دانند. از جمله نظریات موجود در این دسته می‌توان به نظریه تضاد/ارزش‌ها که ناشی از تقابل بین سنت و مدرنیته است، اشاره کرد. در گذار از سنت به مدرنیته باتوجه به شرایط حاکم در جامعه بسیاری از عناصر مطلوب اجتماعی از قلمرو ارزش‌های اجتماعی خارج می‌شوند. اهمیت مشاغل زنان در بیرون از منزل، تجمل‌گرایی، مصرف‌گرایی، چشم و هم‌چشمی، ثروت اندوزی، کاهش پابندی به ارزش‌های سنتی و دینی، نادیده گرفتن ساده زیستی و قناعت، بردباری و گذشت و که همگی می‌توانند سبب تشدید ناملازمات درون خانواده شده و احتمال طلاق را افزایش دهند (حبیب‌پور و کتابی، ۱۳۹۰). به عبارت دیگر این گذار سریع سبب خواهد شد تا سرعت حرکت تغییرات فرهنگی و سرعت تغییرات اقتصادی و اجتماعی نامتجانس شود. نسل‌هایی که در معرض چنین تحولاتی قرار می‌گیرند قادر نخواهند بود معیارهای عامه‌پسندی برای فداکاری و ارزش‌هایی همانند آن داشته‌باشند بر همین اساس کشمکش‌های درون خانواده افزایش یافته و احتمال رخداد طلاق زیاد می‌شود (مساواتی، ۱۳۷۴). نظریه آنومی تاکید بر فقدان اجماع در مورد اهداف اجتماعی، انتظارات جمعی و الگوی رفتار برای اعضای جامعه دارد. این رویه سبب خواهد شد تا ضوابط

اخلاقی کاهش یافته و جامعه کنترل اجتماعی خود را از دست دهد. از آنجایی که ارزش‌های جدید هنوز در جامعه شکل پیدا نکرده است، جامعه دارای دو ساخت مجزا می‌شود (ساروخانی، ۱۳۷۶) این از هم گسیختگی سبب خواهد شد تا نارضایتی اجتماعی پدید آمده و جریان‌های منفی اجتماعی همچون طلاق افزایش یابد (رفیع پور، ۱۳۷۸). در این دسته همچنین می‌توان به نظریه بحران وجدان جمعی<sup>۱</sup>، کارکردگرایی<sup>۲</sup>، نیز اشاره کرد.

دسته‌ای دیگر از نظریات تاکید بر ویژگی‌های خرد کنشگران متقاضی طلاق از جمله ویژگی‌های جسمانی، شخصیتی، روانی و در مجموع تاکید بر ماهیت فردی انگیزه‌هاست (آقاجانی مرسا، ۱۳۷۶). از مهم‌ترین نظریات این دسته می‌توان به نظریه مبادله اجتماعی، توزیع قدرت و نظریه نیاز و انتظار اشاره کرد. نظریه مبادله اجتماعی روابط را همانند یک مبادله تحلیل می‌کند که طرفین نیازها و خواسته‌هایی دارند که کیفیت و کمیت همین نیازها و خواسته‌ها می‌تواند سبب تقویت و یا تضعیف پیوند زناشویی شود (مساواتی، ۱۳۷۴). براساس نظریه نیاز و انتظار، هر موقعیتی هنجارهایی دارد که افراد درگیر در این موقعیت، انتظار دارند براساس هنجارهای حاکم بر آن موقعیت عمل شود تا فرآیند مبادله اجتماعی تداوم یابد. هر زن و شوهری با انتظاراتی درباره زندگی زناشویی اقدام به ازدواج می‌کنند در صورتی که انتظارات آنان برآورده نشود، وابستگی بین آن‌ها مختل شده و نارضی و پشیمان خواهند شد (نیازی و همکاران، ۱۳۹۶).

اما متغیرهای اقتصادی، بخش مهمی از متغیرهای موثر بر طلاق را به خود اختصاص می‌دهند. نقطه عطف تحلیل‌های اقتصادی در تصمیم‌های خانواده را باید سلسله مقالات بکر

<sup>۱</sup> به عقیده دورکیم هرچه وجدان جمعی قوی‌تر باشد، خشم عمومی در مقابل هنجارشکنی حادث‌تر خواهد بود. با ضعیف شدن وجدان جمعی، ارزش‌های منفی متناسب به طلاق کاهش یافته و جامعه افراد مطلقه را مطرود نمی‌داند، از این‌رو از هزینه‌های اجتماعی طلاق کاسته شده و احتمال رخداد طلاق افزایش می‌یابد. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به ساروخانی (۱۳۷۶)

<sup>۲</sup> میزان انحلال در پیوند زناشویی ناشی از افزایش ارزش ازدواج در بین افراد جامعه است. به عبارت دیگر بالا رفتن ارزش ازدواج انتظارات را افزایش داده و از این طریق سبب شده آستانه تحمل زوجین در برابر ناملایمات کم شود. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به نظریات پارسونز و فلچر.



دانست<sup>۱</sup>. به عقیده بکر هر فرد عایدی‌های ناشی از ازدواج را در مقایسه با مجرد ماندن مقایسه می‌کند و تصمیم به ازدواج یا مجرد می‌گیرد. براین اساس عایدی‌های طرفین به‌طور مستقیم به درآمدشان، اختلاف نسبی در میزان دستمزدها و سطوح متغیرهای غیربازاری همچون آموزش و زیبایی بستگی دارد (بکر، ۱۹۷۳). به عقیده بکر حوادث غیرمنتظره از آنجایی که درآمدهای ناشی از ازدواج را تغییر می‌دهند، ریسک طلاق را افزایش خواهند داد (بکر، ۱۹۷۷). به اعتقاد وی زوج‌ها در صورتی طلاق می‌گیرند که ثروت ترکیبی آن‌ها در صورت طلاق بیشتر از ثروت ترکیبی‌شان در حالت ازدواج باشد. از این‌رو زمانی که منافع انتظاری ازدواج کوچکتر باشد، احتمال طلاق بیشتر خواهد بود. همچنین بکر اعتقاد دارد که افزایش درآمدهای انتظاری زنان موقعیت اجتماعی و اقتصادی آنان را بالا برده و از این‌رو وابستگی زنان به همسرانشان کاهش می‌یابد در ادامه با افزایش سطح درآمد زنان، احتمال طلاق افزایش خواهد یافت این رویه به‌عنوان اثر استقلال اقتصادی زنان بر ازدواج بسیار شناخته شده است (بکر، ۱۹۷۷). در همین راستا لمباردو به این نتیجه رسید که افزایش سهم نیروی‌کار زنان سبب افزایش استقلال آنان شده و در نتیجه احتمال طلاق را زیاد می‌کند (لمباردو، ۱۹۹۹). همچنین ارتباط مثبتی بین ساعات اشتغال زنان و بی‌ثباتی زندگی زناشویی وجود دارد (اوپنهایمر، ۱۹۹۷؛ اسپیتز و ساوث، ۱۹۸۵).

مشاهدات تجربی اغلب ارتباط منفی بین درآمد مردان و طلاق را تایید می‌کند (هوفمان، ۱۹۹۷؛ ساوث، ۱۹۸۶). الگوهای سنتی اقتصاد خانواده اعتقاد دارند که عدم مشارکت زنان در نیروی کار به ثبات بیشتر زندگی زناشویی منجر می‌شود. ازدواج برای یک زن غیرشاغل شبیه به کار سیسیفوس<sup>۲</sup> است: یکنواخت، تکراری و بی‌ارزش از جانب استانداردهای اقتصادی جامعه. از سوی دیگر نظریه نئوکلاسیکی ادعا می‌کند که اگر زن اختصاصاً در بخش غیربازاری کار کند ثبات زناشویی افزایش می‌یابد که این امر به دلیل انباشت سرمایه مختص ازدواج است و باعث می‌شود منافع متاهل باقی ماندن زیاد شود. در واقع رابطه مشاهده شده

<sup>۱</sup> می‌توان مطالعات بسیاری را در این مورد معرفی نمود که میزان طلاق را با تاکید بر متغیرهای اقتصادی مدلسازی می‌کنند. برای مثال: (واترز و رسلر، ۱۹۹۹)

<sup>۲</sup> Sisyphus

میان ثبات زناشویی و عدم مشارکت زنان در نیروی کار به این دلیل است که منافع طلاق برای زنان پایین است. سندروم سیسیفوس دلالت‌های سیاستی عمیقی دارد. ساختار خانواده تا حد قابل توجهی از مشارکت زنان در نیروی کار و انباشت سرمایه انسانی توسط آن‌ها تاثیر می‌پذیرد (هیث، ۱۹۹۰).

تاثیر شوک‌های اقتصادی بر طلاق را می‌توان به دو صورت بررسی کرد. ابتدا شوک اقتصادی سبب خواهد شد تا ارزش فعلی منافع حاصل از ازدواج برای هر دو نفر کاهش یابد. اما باید توجه داشت که تاثیر شوک‌ها بر تمایلات زوجین نامتجانس است برای مثال رکود اقتصادی می‌تواند سبب تشدید درگیری‌های درون خانواده شده و از این طریق ازدواج را تحت الشعاع قرار دهد. از سوی دیگر، رونق اقتصادی می‌تواند با تاثیر مثبتی که بر تقاضای نیروی کار در جامعه داشته سبب افزایش زنان شاغل شده و از این طریق طلاق را افزایش دهد. البته کانال‌های متفاوتی در مورد تاثیر ادوار رونق و رکود بر پیوند زناشویی وجود دارد<sup>۱</sup> (فلاحی و دلدار، ۱۳۹۵). در همین راستا کانگر اعتقاد دارد که دوره‌های رکود اقتصادی نتایج زیانباری همچون افزایش احتمال از هم‌گیسختگی در خانواده دارد (مجبی، ۱۳۹۱). مطالعات تجربی نیز تایید می‌کنند که طلاق‌ها در دوره‌های رکود افزایش و در دوره‌های رونق کاهش می‌یابد (ساوث، ۱۹۸۵).

یکی دیگر از متغیرهای مهم اقتصادی موثر بر طلاق، بیکاری است. از آنجایی که بیکاری علاوه بر اثرات مهمی که بر درآمد افراد دارد، بر جایگاه اجتماعی و ویژگی‌های اعتماد فردی آنان نیز موثر است و قادر خواهد بود تا تعاملات درون خانواده را تحت الشعاع قرار دهد. نگرش‌های متفاوتی در مورد ارتباط بین طلاق و بیکاری در مباحث جامعه‌شناختی وجود دارد. برای مثال می‌توان به رویکرد/استرس روان‌شناختی<sup>۲</sup> اشاره کرد. در این رویکرد عقیده بر آن است که مشقت اقتصادی منجر به استرس شده و در ادامه استرس نیز سبب کاهش کیفیت روابط زناشویی خواهد شد. کاهش کیفیت روابط زناشویی می‌تواند سبب افزایش احتمال

<sup>۱</sup> برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به فلاحی و دلدار (۱۳۹۵)

<sup>۲</sup> Psychological Stress Perspective





طلاق شود. در مطالعات داخلی نیز ارتباط محکمی بین بیکاری و مشکلات خانوادگی مشاهده شده است. زرگر و نشاط دوست (۱۳۸۶) به این نتیجه رسیدند که افراد بیکار میزان کمتری از تفاهم، ارتباط و نظم در روابط خانوادگی دارند. علاوه بر این شوهران بیکار در مقایسه با شوهرانی که شغل دارند، کمتر توسط همسران خود حمایت شده و در درون خانواده بحث‌های بیشتری رخ می‌دهد. از این رو با توجه به نظریه حاضر درآمد همسر قادر خواهد بود تا خطر بروز طلاق را کاهش دهد (اماتو و بیٹی، ۲۰۱۱). رویکرد دیگر موسوم به هزینه‌های طلاق<sup>۱</sup> است. این رویکرد تاکید دارد که طلاق هزینه‌هایی دارد که شامل هزینه‌های دادگاه، دستمزد وکیل، تغییر اقامت برای حداقل یک و اغلب هر دو نفر و ... می‌شود. بنابراین تغییر در مقادیر این هزینه‌ها به واسطه علل اقتصادی می‌تواند سبب تغییر در تصمیمات زوجین برای طلاق شود. بیکاری و هزینه‌ی مرتبط به طلاق ممکن است حتی منجر به این شود که زوج‌های دچار مشکل، روابطشان را بهبود بخشند. ویلکاکس باور دارد که زوج‌ها در شرایط بحران‌های اقتصادی قدر حمایت‌های اقتصادی و اجتماعی را که ازدواج می‌تواند در شرایط سخت فراهم آورد، می‌دانند این رویه منجر به آن می‌شود که بیکاری ارتباطی عکس با میزان طلاق داشته باشد. برخلاف رویکرد استرس روانشناختی، در این‌جا انتظار می‌رود این ارتباط منفی زمانی روی دهد که طلاق و بیکاری در سالی یکسان اندازه‌گیری شود. هر چند بیکاری ممکن است به تدریج باعث افزایش تنش زناشویی و فرسایش ثبات خانواده شود، اما بی‌درنگ یک بی‌انگیزگی اقتصادی برای جدایی ایجاد می‌کند (اماتو، ۲۰۱۰). برآور<sup>۲</sup> نیز اعتقاد دارد که درآمد خانواده، بعد از طلاق در میان مادران اساساً کمتر از پدران است. این مطالعات نشان می‌دهند که زوجین دلایل خوبی برای اجتناب از طلاق طی دوره ناامنی اقتصادی دارند. رویکرد ترکیبی بیان می‌کند که هر یک از دو رویکرد فوق می‌تواند در شرایطی صادق باشد. از این رو ترجیح بر ساختار ترکیبی از این دو رویکرد است. در صورت تایید این رویکرد می‌توان انتظار داشت در زمانی که میزان بیکاری بالاست (به دلیل هزینه‌های زیاد طلاق) درصد طلاق کاهش یابد اما به تبع آن در سال‌های آتی در میزان طلاق افزایش زیادی رخ خواهد داد. این ملاحظات

<sup>۱</sup> The cost of divorce perspective

<sup>۲</sup> Braver

منجر به این فرضیه می‌شود که هرگاه میزان بیکاری و میزان طلاق هر دو در یک سال اندازه‌گیری شوند با هم ارتباطی منفی دارند ولی اگر درصد طلاق در سال‌های بعد اندازه‌گیری شود، میزان بیکاری و میزان طلاق ارتباطی مثبت خواهند داشت (اماتو، ۲۰۱۰). این رویکرد شایستگی (انتخاب) فردی<sup>۱</sup> است که دو نوع نگرش دارد. یک نگرش بر این اساس استوار است که ویژگی‌های نامطلوب وارد شده به فرآیند ازدواج می‌تواند منجر به بیکاری شده و کیفیت ازدواج را به شکلی منفی تحت تاثیر قرار دهد. این رویکرد براساس نظریه علامت دهی<sup>۲</sup> نیز قابل تبیین است. نظریه علامت دهی این رویکرد را بیان می‌کند که فقدان شغل برای یک شوهر علامتی منفی به همسر وی خواهد داد مبنی بر اینکه وی فاقد مهارت و توان کافی برای تامین نیازهای خانواده بوده و از این رو زوج مناسبی نمی‌تواند باشد. نگرش دوم بر این پایه استوار است که بیکاری به دلیل ناامیدی زوج فاقد شغل (و نه مشقت اقتصادی) می‌تواند منجر به طلاق شود، براساس این رویکرد ارتباط مثبت بین بیکاری و طلاق تا حدود زیادی کاذب است (اماتو، ۲۰۱۰)

### پیشینه تحقیق

در حوزه مطالعات مربوط به شناسایی علل افزایش طلاق در کشور مطالعات متعددی انجام شده است. با توجه به آنکه علل طلاق را می‌توان در حوزه‌های فردی و اجتماعی مجزا نمود از این رو محققان در حوزه‌های مربوط به روانشناسی و علوم اجتماعی به بررسی علل فردی و اجتماعی طلاق در کشور پرداخته‌اند. در میان مطالعات مربوط به علل اجتماعی، یکی از بخش‌ها مربوط به مطالعات تاثیر متغیرهای اقتصادی بر تشدید طلاق در کشور است. بررسی‌ها نشان از آن دارند که در این حوزه مطالعات انگشت شماری انجام شده است و در این مطالعات تنها به بررسی تعدادی از متغیرهای اقتصاد کلان و تاثیر آنها بر طلاق در کشور پرداخته شده است. هرچند کلاتری و همکاران (۱۳۹۰) با بررسی بیش از ۱۴۰ سند (شامل مقاله و پایان‌نامه) به

<sup>1</sup> Individual Liability (Selection) Perspective

<sup>2</sup> Signaling Theory



این نتیجه رسیدند که ۲۱ درصد مطالعات به عوامل اقتصادی منجر به طلاق پرداختند. از مهم‌ترین مطالعات فوق‌الذکر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

موسایی و همکاران (۱۳۸۸) به بررسی تاثیر سطوح سواد، شهرنشینی و توزیع درآمد بر میزان طلاق در ایران در سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۵۳ پرداخته‌اند. نتایج بررسی نشان از آن دارد بدتر شدن توزیع درآمد سبب افزایش تعداد طلاق در کشور شده‌است. علاوه‌براین هزینه ماهانه خانوار ارتباط مستقیمی با میزان طلاق داشته‌است. همچنین میزان شهرنشینی اثر مثبت و سطح سواد و درآمد خانواده تاثیر منفی بر میزان طلاق در دوره مورد بررسی داشته‌است.

عیسی زاده و همکاران (۱۳۸۹) در مطالعه خود به بررسی ارتباط بین بیکاری و طلاق در سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۴۵ در ایران پرداخته‌اند. نتایج این بررسی نشان از آن دارد که ارتباط بین طلاق و بیکاری برای کوتاه مدت غیرمعنادار ولی برای دوره بلندمدت معنادار است و این موافق با رویکرد استرس روان‌شناختی است که بر اثر طولانی شدن بیکاری بر طلاق تاکید می‌کند.

عسگری و بادپا (۱۳۹۱) در مطالعه خود به بررسی اثر نوسانات موقت و پایدار درآمد خانوار بر طلاق در ایران در سال‌های ۱۳۹۰-۱۳۸۳ پرداختند. نتایج بررسی آن‌ها نشان می‌دهد که شوک‌های موقت درآمد خانوار موجب افزایش میزان طلاق می‌شود درحالی که شوک‌های پایدار درآمد خانوار بر میزان طلاق اثر معناداری ندارد. علاوه‌براین در این پژوهش درصد بیکاری، درصد مشارکت اقتصادی زنان و شاخص مسکن اثر مثبت بر میزان طلاق داشتند.

فلاحی و دلدار (۱۳۹۵) در مطالعه خود به بررسی عوامل موثر بر طلاق با تاکید بر عوامل اقتصادی در دوره زمانی ۱۳۹۱-۱۳۸۱ در استان‌های ایران پرداختند. در این مطالعه متغیرهای اقتصادی بیکاری و تورم در نظر گرفته شد و متغیرهای کنترلی شهرنشینی و سطح تحصیلات عالی نیز به مدل اضافه شد. نتایج نشان از آن دارد که افزایش هر یک از متغیرهای بیکاری و تورم، شهرنشینی و تحصیلات عالی سبب افزایش طلاق در استان‌های ایران شده‌است.

درگاهی و همکاران (۱۳۹۷) در مقاله خود به بررسی عوامل اقتصادی و اجتماعی موثر بر

طلاق با تاکید بر ادوار تجاری آموزش و اشتغال زنان با استفاده از داده‌های تابلویی در استان‌های ایران پرداختند. نتایج این بررسی نشان از وجود ارتباط مثبت بین بیکاری و تورم با میزان طلاق و همچنین ارتباط منفی میزان طلاق با افزایش اشتغال زنان با تحصیلات عالی داشت. علاوه بر آن نتایج مویید آن است که طلاق رفتار خلاف چرخه‌های تجاری در ایران داشته‌است.

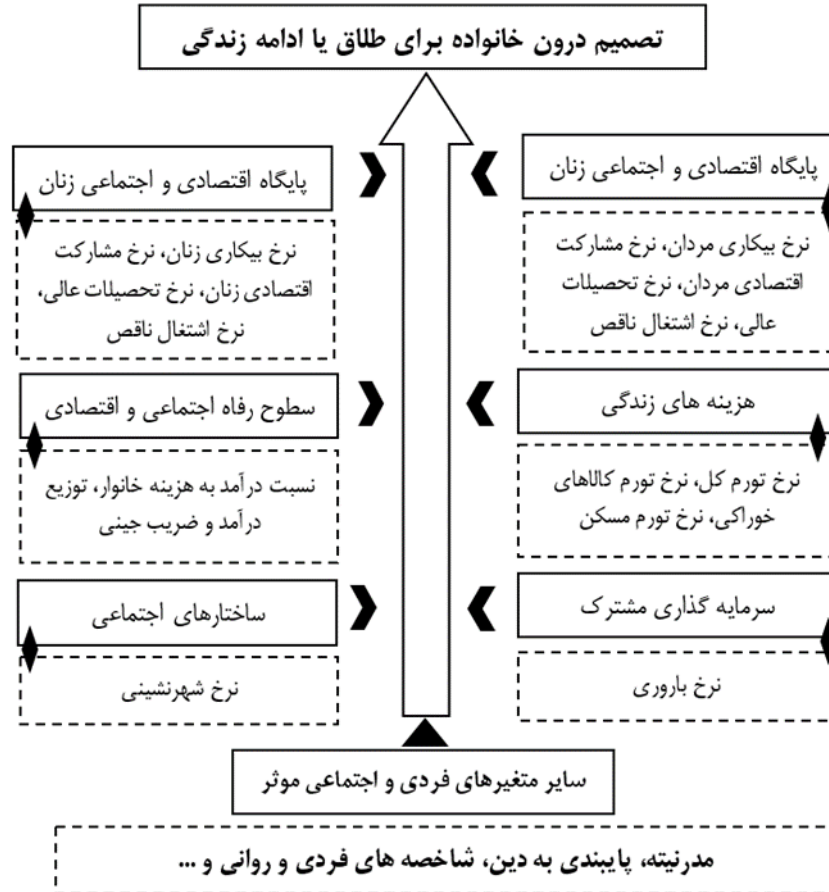
تفاوت اساسی مطالعه حاضر با تحقیقات گذشته انجام شده، طیف بالای متغیرهای مستقل اقتصادی است که در مدل لحاظ می‌شود. به گونه‌ای که فقدان هر یک از این متغیرها می‌تواند بخشی از قدرت توضیح دهنده‌ی مدل طلاق را تحت الشعاع قرار داده و در صحت نتایج تشکیک ایجاد نماید. علاوه بر این تفکیک متغیرها برای زنان و مردان نیز نوآوری در مطالعات داخلی است که نشان از اهمیت نگرش زنان و مردان به آستانه جدایی زندگی مشترک دارد.

### روش پژوهش

این پژوهش به دنبال بررسی اثر تغییر متغیرهای اقتصادی بر طلاق در استان‌های ایران است. به منظور آزمون این فرضیه که آیا متغیرهای اقتصادی اعم از تورم، ضریب جینی، برخورداری از درآمد، اشتغال زنان و مردان، مشارکت اقتصادی زنان و مردان، نامطمئن بودن شغل زنان و مردان می‌تواند بر طلاق موثر باشد یا خیر از برآورد از مدل رگرسیونی با بهره‌برداری از داده‌های تابلویی استفاده خواهیم کرد. با توجه به مدل پژوهش، طلاق می‌تواند براساس دسته‌های مختلف از متغیرهای اقتصادی و سایر متغیرهای توضیحی مدل‌سازی شود. با توجه به مدل مفهومی ذیل، تصمیم درون خانواده مبنی بر ادامه زندگی مشترک یا طلاق، وابسته به متغیرهای اساسی فردی و اجتماعی است که در دسته بندی کلی ذیل قرار داده شده‌است. پایگاه اقتصادی - اجتماعی زنان و مردان هر کدام می‌توانند بر تصمیمات آن‌ها تاثیر مستقیم



داشته باشد. در این پژوهش از متغیرهای میزان اشتغال، میزان تحصیلات عالی و میزان مشارکت اقتصادی زنان و مردان به منظور تبیین پایگاه اقتصادی و اجتماعی استفاده خواهد شد. علاوه بر این از آنجایی که انتظارات و ثبات در پایگاه اقتصادی و اجتماعی نیز اهمیت زیادی در تصمیمات بین زمانی زوجین دارد، میزان اشتغال ناقص به عنوان شاخصی برای پایداری شغلی به این بخش اضافه شده است. سطوح رفاه و برخورداری اقتصادی و اجتماعی نیز می‌تواند بر تصمیمات زوجین تاثیر مهمی داشته باشد. در پژوهش حاضر از متغیر نسبت درآمد به هزینه خانوار به عنوان شاخص مربوط به رفاه و از متغیر ضریب جینی برای نمایش میزان عدالت و توزیع سطوح درآمد بین خانوارها استفاده خواهد شد. متغیر اساسی بعدی مربوط به هزینه‌های زندگی مشترک است که با بهره‌برداری از شاخص میزان تورم، میزان تورم مسکن و میزان تورم کالاهای خوراکی اندازه‌گیری خواهد شد. سرمایه‌گذاری‌های مشترک درون خانواده که ماهیت بلندمدت، غیرقابل تفکیک و برگشت ناپذیر دارند نیز می‌تواند اثرات مهمی بر تصمیمات درون خانواده داشته باشد، در این بخش از شاخص میزان باروری به عنوان میزان سرمایه مشترک زوجین که همان تعداد فرزندان است، استفاده می‌شود. ساختارهای اجتماعی پیرامونی نیز می‌تواند بر تصمیم زوجین موثر باشد، این بخش با استفاده از شاخص میزان شهرنشینی ارزیابی خواهد شد. بدیهی است بجز متغیرهای معرفی شده در مدل، متغیرهای فردی و اجتماعی دیگر نیز قادر به اثرگذاری بر میزان طلاق در جامعه خواهد بود. از این رو بخشی به عنوان سایر متغیرها در مدل مفهومی لحاظ شده است، روشن است با استفاده از آزمون‌های آماری می‌توان در مورد کفایت یا عدم کفایت متغیرهای مستقل تصمیم‌گیری نمود.



نمودار ۵: مدل مفهومی پژوهش

باتوجه به مدل فوق، میزان طلاق  $DI_t$  تابعی از الف) پایگاه اقتصادی اجتماعی زنان  $WESB_t$ ، ب) پایگاه اقتصادی اجتماعی مردان  $MESB_t$ ، ج) رفاه اجتماعی  $SW_t$ ، د) ساختارهای اجتماعی  $SS_t$ ، ی) سرمایه گذاری مشترک درون خانواده  $FI_t$  همچنین سایر متغیرهای موثر بر مدل  $e_t$  است.

$$DI_t = \alpha_0 + \alpha_1 WESB_t + \alpha_2 MESB_t + \alpha_3 SW_t + \alpha_4 SS_t + \alpha_5 FI_t + e_t$$

بنابراین با توجه به مدل پژوهش، سوال اساسی تحقیق بدین صورت خواهد بود که «آیا متغیرهای (پایگاه اقتصادی اجتماعی زنان، پایگاه اقتصادی اجتماعی مردان، رفاه اجتماعی،



ساختارهای اجتماعی، سرمایه گذاری مشترک درون خانواده) بر میزان طلاق در استان‌های ایران موثر است؟»

هر یک از متغیرهای معرفی شده در مدل با توجه به مدل مفهومی ۱ دارای زیربخش‌هایی است که با استفاده از شاخص‌های مختلف مورد ارزیابی و سنجش قرار خواهد گرفت. برای برآورد مدل از داده‌های استان‌های ایران در بازه زمانی ۱۳۸۵-۱۳۹۵ و برآورد با روش داده‌های تابلویی، استفاده خواهد شد. طیف وسیع داده‌های مورد استفاده در مدل از منابع معتبر آماری کشور همچون مرکز آمار، گزارش‌های اشتغال استانی، ثبت احوال، بانک مرکزی استخراج شده است.

## نتایج

در اولین گام به منظور استفاده از آزمون مانایی فیشر<sup>۱</sup> وجود ریشه واحد در متغیرها بررسی شد و متغیرهای دارای ریشه واحد به فراخور ویژگی‌های متغیر مورد نظر، هر یک با روندزدایی یا تفاضل‌گیری تبدیل به متغیرهایی مانا شدند<sup>۲</sup>.

در ادامه برای بررسی تاثیر متغیرهای اقتصادی بر میزان طلاق در استان‌های ایران، مدل مفهومی معرفی شده در بخش قبل براساس داده‌های تابلویی برآورد می‌شود. جدول ۱ نشان‌دهنده نتایج برآورد مدل‌های متفاوت با توجه به شاخص‌های مورد استفاده است. به صورت کلی نتایج نشان‌دهنده آن است که متغیرهای اقتصادی قادر خواهند بود اثرات مهمی در تصمیم‌گیری زوجین برای طلاق داشته باشند. با توجه به جدول ۱ میزان بیکاری مردان اثر مثبتی بر میزان

<sup>۱</sup> Fisher test

<sup>۲</sup> متغیرهای نسبت تحصیلات تکمیلی به کل دانشجویان، میزان طلاق، میزان تورم و ضریب جینی دارای ریشه واحد بودند. لازم به ذکر است، به منظور بیان خلاصه مقاله، نتایج آزمون مانایی در متن مقاله گزارش نشده است. نویسنده مقاله آمادگی دارد این بخش را در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد. با توجه به نتایج برآورد در جدول ۱ در تمامی مدل‌ها نتایج آماره لیمر نشان‌دهنده تابلویی بودن داده‌ها است. از سوی دیگر آماره هاسمن بیانگر وجود اثرات ثابت در مدل‌های تابلویی است. برآورد آزمون‌های نیکویی برازش در مدل‌ها نشان از وجود ناهمسانی واریانس با توجه به معنی داری مدل است از این رو برای رفع ناهمسانی واریانس مدل به صورت GLS برآورد می‌شود.

طلاق دارد حال آنکه میزان بیکاری زنان و میزان بیکاری زنان جوان می‌تواند سبب کاهش طلاق شود. با توجه به مبانی نظری نقش دوگانه زنان در خانواده به عنوان نقش همسر در خانه و نیروی‌کار در خارج از خانه بعضاً می‌تواند سبب تعارضات مهمی درون خانواده شود. علاوه‌براین کسب درآمد برای زنان می‌تواند بر ترس آنان از زندگی تنها غلبه کند. به‌عبارت دیگر براساس رویکرد استرس روانشناختی می‌توان تایید نمود که افزایش بیکاری مردان با تاثیری که بر تعارضات درون خانواده دارد سبب تشدید طلاق می‌شود. نتیجه مشابهی نیز در مطالعات دلداری و فلاحی (۱۳۹۵)، صداقت و اسدیان (۱۳۹۳)، جاودانی (۱۳۹۳)، نصرالهی و همکاران (۱۳۹۲) در این زمینه به دست آمده‌است.

برهمن اساس میزان مشارکت اقتصادی زنان نیز سبب افزایش میزان طلاق می‌شود. به گونه‌ای که افزایش مشارکت اقتصادی با تاثیری که بر ترجیحات زنان در مورد کار در بیرون از خانه و اعتمادبه‌نفس آنان در قبال استقلال مالی می‌گذارد سبب خواهد شد تا احتمال بروز طلاق در جامعه افزایش یابد (چرلین، ۱۹۹۲). این نتیجه ارتباط نزدیکی با رویکرد تضاد دارد که معتقد است که اهمیت یافتن اشتغال زنان در بیرون خانه می‌تواند سبب تشدید طلاق شود. علاوه‌براین بکر نیز اعتقاد داشت افزایش استقلال اقتصادی زنان می‌تواند در تشدید طلاق موثر باشد. توسلی و غیائی ندوشن (۱۳۹۰) و عسگری و بادپا (۱۳۹۱) نیز نتیجه مشابه با پژوهش حاضر در مورد تاثیر مشارکت زنان بر میزان طلاق به‌دست آورده‌اند.

علاوه برآنکه دارا بودن شغل یا بیکاری می‌تواند بر میزان طلاق موثر باشد میزان اطمینان از شغل نیز قادر خواهد بود بر تصمیمات بین زمانی خانواده اثر بگذارد (روی، ۲۰۱۰). با توجه به نتایج تغییرمیزان اشتغال ناقص می‌تواند با تاثیری که بر رفاه خانواده و همچنین میزان نامطمئن بودن آن در آینده داشته باشد، تصمیمات بین زمانی افراد را تحت الشعاع قرار داده و از این طریق میزان طلاق را تغییر دهد. اما با توجه به نتایج، تغییر میزان اشتغال ناقص زنان اثر معناداری بر میزان طلاق ندارد حال آنکه افزایش میزان اشتغال ناقص مردان می‌تواند سبب کاهش میزان طلاق شود. البته باید توجه داشت که نتیجه می‌تواند به واسطه حاشیه‌ای بودن نیروی‌کار در این بخش باشد به گونه‌ای که افراد برای انتخاب بین بیکار ماندن و انتخاب





شغلی با ثبات و درآمد کمتر، ترجیح می‌دهند تا شغل با ثبات و درآمد کمتر را برگزینند. این مورد می‌تواند تامین کننده هزینه‌های اولیه زندگی و کاهش تنش‌های درون خانواده شده و از این طریق طلاق را کاهش دهد. این نتیجه هم‌راستا با نتایج هافمن (۱۹۹۷) و ساوث (۱۹۸۶) است.

میزان برخورداری خانواده‌ها می‌تواند بر میزان طلاق موثر باشد. البته این اثر می‌تواند از دو جنبه مهم باشد، اول اینکه با افزایش رفاه براساس رویکرد استرس روانشناختی تضاد درون خانواده افزایش یافته و اثر منفی بر طلاق دارد اما از سوی دیگر براساس الگوی تضاد و نظریات بکر اگر این افزایش درآمد به واسطه افزایش استقلال اقتصادی زنان باشد می‌تواند سبب تشدید گسست خانواده شود. اما با توجه به نتایج نسبت درآمد به هزینه خانوارها می‌تواند نشانگر میزان برخورداری و رفاه آنان باشد. با توجه به نتایج با افزایش میزان برخورداری و مازاد درآمد برای خانوار، میزان طلاق کاهش می‌یابد. این نتیجه در تمامی مدل‌ها معنادار بوده است. بنابراین نتایج مدل در این بخش موید رویکرد استرس روانشناختی خواهد بود. در مطالعه نصرالهی و همکاران (۱۳۹۲) نتیجه مشابهی در مورد تاثیر سطوح درآمد بر میزان طلاق به‌دست آمده است.

جدول ۱: نتایج برآورد تاثیر متغیرهای اقتصادی بر میزان طلاق در استانهای ایران

متغیر	مدل (۱)	مدل (۲)	مدل (۳)	مدل (۴)
میزان بیکاری مردان	$e^{-8}$	$2/07 e^{-7}$	-	-
	۹/۱۰	*		
میزان بیکاری زنان	$-3/04 e^{-7}$	$3/35 e^{-7}$	-	-
	*	* <sub>-</sub>		
میزان بیکاری جوانان مرد	-	-	$-1/92 e^{-7}$	$-1/44 e^{-7}$
میزان بیکاری جوانان زن	-	-	$-3/03 e^{-7}$ *	$-3/63 e^{-7}$ *
میزان شهرنشینی	$1/85 e^{-6}$	$1/95 e^{-6}$ *	$1/90 e^{-6}$ *	$2/01 e^{-6}$ *

				*
* -۲/۶۳۴	* -۲/۶۴۱	* -۲/۶۱۴	* -۲/۶۳۴	نسبت درآمد به هزینه خانوارها
* ۴/۳۸۷	* ۴/۳۹۸	* ۴/۳۵۷	* ۴/۳۸۶	ضریب جینی
* ۴/۷۹ e -۷	* ۶/۰۷ e -۷	۵/۶۴ e -۷	۶/۷۰ e -۷	میزان مشارکت اقتصادی زنان
		*	*	
-۹/۳۴ e -۷	-۹/۸۹ e -۷	e -۷	e -۷	میزان مشارکت اقتصادی مردان
		-۹/۱۷	-۹/۹۷	
۱/۱۲ e -۷	۸/۷۲ e -۸	۱/۳۲ e -۷	۱/۰۱ e -۷	میزان اشتغال ناقص زنان
		**		
* -۵/۱۹ e -۷	* -۴/۳۷ e -۷	e -۷	e -۷	میزان اشتغال ناقص مردان
		* -۵/۵۹	* -۴/۷۵	
۳/۶۸ e -۷	۱/۸۱ e -۷	۲/۹۷ e -۷	۷/۹۶ e -۸	میزان باروری
۳/۱۰ e -۸	-۸/۵۵ e -۹	۵/۱۰ e -۸	۴/۱۴ e -۹	میزان تورم کالاهای خوراکی و آشامیدنی‌ها
* ۱/۴۵ e -۸	** ۱/۱۷ e -۷	۱/۶۶ e -۷	۱/۲۶ e -۷	میزان تورم مسکن، آب برق، گاز و سایر سوخت‌ها
		*	*	
-	* ۱/۰۴ e -۶	-	۱/۰۶ e -۶	نسبت تحصیلات دانشگاهی زنان به مردان
			*	
۰/۰۰۲۴۵	-	۰/۰۰۹۲۲	-	سهم تحصیلات تکمیلی به کل دانشجویان
* ۰/۰۵۱۴	* ۰/۰۵۱۴	* ۰/۰۵۱۵	* ۰/۰۵۱۴	عرض از مبدا
* ۲۲/۶۷	* ۱۹/۰۵	* ۲۳/۲۲	* ۱۹/۴۹	آماره لیمر
* ۱۰۹۵۴	* ۱۵۶۱۰	* ۱۰۸۸۲	* ۱۵۷۱۴	آماره هاسمن
* ۲۳۶۳۳	* ۲۳۶۳۳	* ۲۳۶۳۴	* ۲۳۶۳۳	آزمون ناهمسانی واریانس

توضیحات: \* معناداری در سطح ۵ درصد؛ \*\* معناداری در سطح ۱۰ درصد

ضریب جینی بیانگر میزان نابرابری درآمد در جامعه است. با توجه به نتایج، افزایش ضریب جینی سبب افزایش در میزان طلاق خواهد شد. به گونه‌ای که تشدید نابرابری درآمدی



با تاثیری که بر حس فقر دارد، می‌تواند سبب افزایش تعارضات درون خانواده شده و از این طریق احتمال رخداد طلاق را افزایش دهد. این نتیجه حتی می‌تواند در رویکرد تضاد و اهمیت گذار از سنت به مدرنیته و اهمیت یافتن تجمل‌گرایی، مصرف‌گرایی و چشم و هم‌چشمی نیز مورد تایید قرار گیرد به‌گونه‌ای که در جامعه امروز به دلیل بودن در مرحله گذار، تمایز اقتصادی بین افراد اهمیت بیشتری یافته و این تمایز در جامعه می‌تواند سبب تعارض در خانواده شده و پیوند زناشویی را تحت تاثیر قرار دهد. موسایی و همکاران (۱۳۸۸) نیز در مطالعه خود ارتباط بین ضریب جینی و میزان طلاق را تایید می‌کنند.

میزان باروری به عنوان متغیر سرمایه‌گذاری درون خانواده می‌تواند سبب تغییر تصمیمات زوجین برای طلاق یا ادامه زندگی باشد (وایس و ویلیس، ۱۹۸۵) به‌گونه‌ای که انتظار بر آن است افزایش در میزان باروری با پیوند غیرمستقیمی که بین زوجین برقرار می‌کند، باید منجر به کاهش رخداد طلاق شود؛ اما در مدل‌های حاضر تغییر میزان باروری اثر معناداری بر میزان طلاق در استان‌های ایران نداشته است. دلیل این نتیجه می‌تواند در اهمیت یافتن سایر متغیرهای اجتماعی اقتصادی در نظر زوجین و کم اهمیت شدن اثرات سوء طلاق بر فرزندان، از نظر زوجین دانست (نظریه بحران ارزش‌ها). به عبارت دیگر، براساس نظریه تضاد این نتیجه می‌تواند مورد تایید قرار گیرد، زیرا در دنیای مدرن اهمیت خود بیش از اهمیت دیگری خواهد شد و زوجین به دنبال افزایش مطلوبیت و رفاه خود در زندگی خواهند بود. براساس نظریه بحران وجدان جمعی نیز می‌توان این مورد را تایید نمود که در دنیای نوین آن بخش از هزینه انتظاری طلاق که ناشی از گسست ارتباط توأم با فرزند می‌شود، به واسطه کاهش قبح طلاق در جامعه و عادی شدن آن کاهش یافته است.

یکی دیگر از متغیرهای مهمی که می‌تواند بر طلاق موثر باشد تورم است. تورم با تاثیری که بر هزینه‌های زندگی مشترک و به تبع آن هزینه‌های زندگی پس از طلاق دارد می‌تواند بر میزان طلاق موثر باشد. به‌گونه‌ای که این تاثیر براساس نظریه استرس روانشناختی می‌تواند هم جهت و یا براساس رویکرد هزینه‌های طلاق خلاف جهت یکدیگر باشد. نتایج مطالعه حاضر نشان از آن دارد میزان تورم کل و میزان تورم کالاهای خوراکی و آشامیدنی تاثیر معناداری

روی طلاق نخواهد داشت به عبارت دیگر برآیند دو نیروی خلاف جهت هم (استرس روانشناختی و هزینه‌های طلاق) سبب خواهد شد که میزان تورم کل و میزان تورم کالاهای خوراکی و آشامیدنی تاثیر معناداری بر طلاق نداشته باشد. اما جالب آنجاست که میزان تورم مسکن تاثیر معناداری بر طلاق داشته و سبب افزایش طلاق در جامعه می‌شود. به گونه‌ای افزایش میزان تورم مسکن سبب افزایش هزینه در مهم‌ترین احتیاج زندگی مشترک یعنی مسکن شده و از این طریق به شدت بر تعارضات درون خانواده تاثیر خواهد داشت حتی براساس رویکرد علامت‌دهی، عدم توان مرد برای تامین مسکن مطلوب برای خانواده می‌تواند علامت مهمی برای همسر برای تشدید عدم اطمینان به مرد شده و احتمال طلاق را افزایش دهد. در مطالعات داخلی نیز بر اهمیت هزینه‌های زندگی بر تشدید طلاق تاکید شده است، برای نمونه می‌توان اشاره کرد به فلاحی و دلدار (۱۳۹۵)، موسایی و همکاران (۱۳۸۸) هر چند تا کنون ارتباط بین تورم مسکن و میزان طلاق مدل‌سازی نشده است.

یکی از متغیرهای دیگری که مورد آزمون قرار گرفت سهم افزایش میزان تحصیلات دانشگاهی زنان در مقایسه با مردان است، با توجه به جدول ۱ افزایش تحصیلات دانشگاهی زنان در مقایسه با مردان سبب افزایش میزان طلاق شده است. به گونه‌ای که افزایش میزان تحصیلات می‌تواند بر اساس نظریه تضاد، رویکرد بکر، نظریه آنومی و ... سبب افزایش احتمال استقلال اقتصادی زنان، افزایش مشارکت زنان در جامعه، افزایش درآمد انتظاری زنان و کاهش حضور زن در منزل شده و در دوران گذار اجتماعی (زمانی که هنوز فرهنگ جامعه با این تغییر مدرن هماهنگ نشده است) می‌تواند عامل مهمی در تشدید طلاق شود. افزایش تحصیلات زنان به دلیل سست شدن کانون خانواده، کم شدن حضور زن در خانه، کم شدن میل داشتن فرزند، اختلال در روابط خانوادگی و تغییر در شیوه مدیریت خانواده می‌تواند سبب افزایش طلاق شود (برای مطالعه بیشتر به: نصرالهی و همکاران، ۱۳۹۲). در بسیاری از مطالعات داخلی نیز به نتیجه مشابهی در این زمینه که افزایش تحصیلات زنان می‌تواند سبب افزایش طلاق شود رسیده‌اند. برای مثال می‌توان اشاره کرد به: فلاحی و دلدار (۱۳۹۵)، صداقت و اسدیان (۱۳۹۳)، مختاری و همکاران (۱۳۹۳)، نصرالهی و همکاران (۱۳۹۲).



## بحث و نتیجه‌گیری

ثبات خانواده به‌عنوان نهاد سازنده جامعه می‌تواند سبب شکل‌گیری اجتماعی با ثبات شود. در سال‌های اخیر، به دلیل تغییرات اقتصادی و اجتماعی در دوره گذار و تشدید فشارهای اقتصادی و اجتماعی، میزان طلاق در کشور روندی فزاینده را داشته‌است. به‌گونه‌ای که در آخرین آمارها تقریباً به ازای هر سه ازدواج یک مورد منجر به طلاق می‌شود. بنابراین، شناسایی علل تشدید طلاق در کشور به‌منظور اتخاذ سیاست‌های مناسب، امری ضروری است. مطالعه حاضر به دنبال شناسایی مهم‌ترین متغیرهای موثر بر میزان طلاق در سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۹۵ در کشور با تاکید بر متغیرهای اقتصادی بوده‌است. از این‌رو با توجه به مبانی نظری و مدل مفهومی پژوهش، مدل‌های متفاوت رگرسیونی با استفاده از داده‌های تابلویی برآورد شد. نتایج برآورد نشان از آن دارد که متغیرهای اقتصادی قادر به توضیح بخشی از تغییرات میزان طلاق در کشورند. به‌گونه‌ای که با توجه به نتایج، افزایش میزان بیکاری مردان با تاثیری که بر سطوح درآمدی خانواده دارد سبب افزایش میزان طلاق می‌شود. افزایش ضریب جینی نیز به دلیل تشدید بی‌عدالتی در جامعه می‌تواند تضاد درون خانواده را افزایش داده سبب افزایش طلاق شود. افزایش میزان تورم مسکن، آب، برق گاز و سایر سوخت‌ها، نیز سبب افزایش مهم‌ترین رکن هزینه‌های زندگی مشترک شده و از این طریق باعث تشدید طلاق در کشور شده‌است. افزایش میزان تحصیلات دانشگاهی زنان در مقایسه با مردان همان‌گونه که براساس مبانی نظری انتظار می‌رفت، سبب افزایش طلاق در کشور شده‌است. همچنین نظریه‌های پایه‌ای نشان از آن دارند که افزایش حضور زنان در بازارکار می‌تواند سبب تشدید طلاق شود. این نظریه با توجه به نتایج پژوهش حاضر قابل تایید است به‌گونه‌ای که با توجه به نتایج، افزایش میزان مشارکت اقتصادی زنان اثر مثبت بر میزان طلاق داشته‌است، از سوی دیگر میزان بیکاری زنان و میزان بیکاری زنان جوان هر دو دارای اثر منفی بر میزان طلاق بوده‌اند. البته این نتیجه بدان معنا نیست که باید از حضور زنان در بازارکار جلوگیری شود، بلکه در دوره تحول اجتماعی، گذار فرهنگی نیز باید متناسب با گذار اجتماعی و اقتصادی صورت پذیرد تا از این طریق فرهنگ اشتغال زنان، برای جامعه قابل‌پذیرش بوده و آن را به‌عنوان دلیلی برای تضاد درون

خانواده قلمداد نکنند. علاوه بر این نتایج، مطالعه نشان از آن دارد که میزان اشتغال ناقص مردان نیز می تواند میزان طلاق را کاهش دهد، این نتیجه بدان معناست که در صورتی که مردان به هر طریقی از جامعه بیکار به شاغل تبدیل شوند می تواند اثرات مفید خود را بر ساختار خانواده داشته باشد، البته بدیهی است برای افزایش رفاه خانوار به اشتغال پایدار و تمام وقت مردان نیاز است.

با توجه به نتایج پژوهش سیاستگذار اقتصادی به منظور تاثیرگذاری بر میزان طلاق در کشور می تواند بر سه عامل اساسی تکیه کند:

#### ۱- کنترل تورم به خصوص تورم در بخش مسکن: کنترل تورم در بخش مسکن با

راهکارهای حمایتی از زوجین و جوانان می تواند شکل یابد. به گونه ای که اعطای تسهیلات مسکن ارزان قادر خواهد بود یکی از مهم ترین دغدغه های زوجین به خصوص جوانان تازه ازدواج کرده را که در معرض ریسک بالاتری برای گسست زندگی زناشویی خود هستند، مرتفع نماید.

#### ۲- افزایش فرصت های شغلی در بازار کار: بهبود فرصت های شغلی با افزایش درآمد

افراد، و بهبود ثبات اقتصادی قادر خواهد بود بر میزان طلاق و میزان ازدواج در کشور تاثیر بسزایی داشته باشد. نهادهای سیاستگذار با تامین بسترهای لازم برای راه اندازی کسب و کار می توانند شغل لازم برای افراد را بدون فربه سازی دولت خلق کنند؛ به گونه ای که بهبود فضای کسب و کار در کشور این امکان را به افراد خواهد داد که خود بتوانند کارآفرین شوند. البته هم راستا با این رویه، براساس نتایج پژوهش نیاز است فرهنگ سازی لازم برای پذیرش اجتماعی اشتغال زنان به گونه ای که موجب آسیب به بنیان خانواده نشود، فراهم آید.

#### ۳- سیاستگذاری برای کاهش نابرابری درآمد و افزایش عدالت اقتصادی و اجتماعی:

بدیهی است تشدید نابرابری می تواند سبب بروز تعارضات جدی در درون و بیرون از خانواده شود. از این رو، سیاستگذاری در زمینه بهبود عدالت در کشور می تواند



علاوه بر اثرات مثبتی که بر اقتصاد کشور دارد، ساختار اجتماعی و پایداری نهاد خانواده را نیز بهبود بخشد. بازنگری در ساختار کمی و کیفی مالیات‌ستانی و کمک به بهره‌مندی آحاد جامعه از فرصت‌های برابر می‌تواند مهمترین سیاست‌ها در این چارچوب باشد. بدیهی است در کنار تمامی این سیاست‌ها نیاز به توجهی ویژه به عوامل غیر اقتصادی اعم از عوامل اجتماعی و روانشناختی موثر بر طلاق، به‌عنوان مکمل عوامل اقتصادی صورت گیرد.

## منابع

- آقاجانی مرسا، حسین. (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی همسرگزینی، ازدواج و طلاق. تهران: علم.
- توسلی، غلام‌عباس و غیاثی ندوشن، علی. (۱۳۹۰). عوامل موثر بر طلاق طی دهه اخیر مورد مطالعه یزد طی سال‌های ۸۶-۸۰. *مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران*، ۳(۴)، ۳۵-۴۹.
- جاودانی، نیره. (۱۳۹۳). بررسی علل طلاق از سوی زنان متقاضی در شهر همدان، پلیس زن، (۲۰)، ۴۳-۵۵.
- حبیب پورگتایی، کرم و نازک تبار، حسین. (۱۳۹۰). عوامل طلاق در استان مازندران. *فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان و خانواده*، ۱۴(۵۳)، ۸۷-۱۲۷.
- رفیع پور، فرامرز. (۱۳۷۸). *آنومی یا آشفتگی اجتماعی*. تهران: انتشارات سروش.
- ساروخانی، باقر. (۱۳۷۶). *طلاق پژوهشی در شناخت واقعیت و عوامل آن*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- صداقت، کامران و اسدیان، عقیل. (۱۳۹۳). تبیین جامعه‌شناختی عوامل اجتماعی موثر بر طلاق مطالعه موردی شهرستان قائم شهر. *فصلنامه جامعه‌شناسی کاربردی*، ۲۵(۲)، ۹۷-۱۱۶.
- عسگری، حشمت‌الله و بادپا، بهروز. (۱۳۹۱). اثر نوسانات موقت و پایدار درآمد خانوار بر طلاق در ایران. *فصلنامه اقتصاد مقداری*، ۹(۳)، ۶۱-۸۵.
- عیسی زاده، سعید؛ بلالی، اسماعیل و قدسی، علی محمد. (۱۳۸۹). تحلیل اقتصادی طلاق بررسی ارتباط بیکاری و طلاق در ایران طی دوره ۱۳۴۵-۱۳۸۵. *مطالعات راهبردی زنان*، ۱۳(۵۰)، ۳۰-۷۰.
- غیاثی، پروین؛ روستا، لهراسب و براری، مرضیه. (۱۳۹۰). بررسی عوامل اجتماعی درخواست طلاق در بین شهروندان زن شیرازی. *فصلنامه جامعه‌شناسی زنان*، ۲(۳)، ۱۶۳-۱۸۸.
- فلاحی، محمدعلی و دلدار، فائزه. (۱۳۹۵). بررسی عوامل موثر بر طلاق در استان‌های ایران با تاکید بر عوامل اقتصادی. *فصلنامه فرهنگی تربیتی زنان و خانواده*، ۱۰(۳۴)، ۱۳۵-۱۵۴.
- کلانتری، عبدالحسین؛ روشن فکر، پیام و جواهری، جلوه. (۱۳۹۰). مرور سه دهه تحقیقات طلاق در ایران. *مطالعات راهبردی زنان*، ۱۴(۵۳)، ۱۲۹-۱۶۴.
- مجبی، فاطمه. (۱۳۹۱). تبیین جامعه‌شناختی طلاق. گردآوری و تدوین: دبیرخانه اندیشه‌های راهبردی. *کتاب اندیشه‌های راهبردی زن و خانواده*. (۹۶۱-۹۸۴). تهران: پیام عدالت.
- مساواتی آذر، مجید. (۱۳۷۴). *آسیب‌شناسی اجتماعی ایران (جامعه‌شناسی انحرافات)*. تبریز: نوبل.





موسایی، میثم؛ مهرگان، نادر و گرشاسبی فخر، سعید. (۱۳۸۸). تاثیر سواد شهرنشینی هزینه خانوار و درآمد و توزیع آن بر میزان طلاق در ایران یک تحلیل سری زمانی. *جامعه شناسی ایران*، ۱۰(۴)، ۳-۲۱.

نصرالهی، زهرا؛ غفاری گولک، مرضیه و پروا، علی اکبر. (۱۳۹۲). عوامل تعیین کننده طلاق در ایران با تاکید بر عوامل اقتصادی. *مطالعات اجتماعی روانشناختی زنان*، ۱۱(۴)، ۱۶۵-۱۸۶.

نیازی، محسن؛ کویری عسگری، اسما؛ الماسی بیدگلی، احسان؛ نوروزی، میلاد و نورانی الناز. (۱۳۹۶). فراتحلیل مطالعات و تحقیقات درباره عوامل مرتبط با طلاق در ایران برای دوره ۱۳۹۶-۱۳۸۶. *مطالعات اجتماعی زنان*، ۱۵(۴)، ۱۷۷-۲۰۲.

- Aghajani Mersa, H. (1997). *Sociology of Wife, Marriage and Divorce*. Tehran, Science Publications. (Text in Persian)
- Amato, P. R. and Stacy, J. R. (1997). A Longitudinal study of marital problems and subsequent divorce, *Journal of marriage and the family*, 59, 612-624.
- Amato, P.R. and Beattie, B. (2011). Does the unemployment rate affect the divorce rate? An analysis of state data 1960-2005. *Social Science Research*, 40(3), 705-715.
- Asgari, H. and B. Badpa (2012). The Effects of Transitory and Permanent Household Income Shocks on Divorce in Iran. *Quarterly Journal of Quantitative Economics*, 9(3), 61-85. (Text in Persian).
- Becker G., Landes, E.M. and Michael, R.T. (1977). An Economic Analysis of Marital Instability, *Journal of Political Economy*, 84, 1141-1187.
- Becker, G. (1974). A Theory of the Allocation of Time. *Economic Journal*, 75, 493-517.
- Becker, G. (1981). *A Treatise on the Family*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Becker, G. S. (1973). A Theory of Marriage: Part I. *Journal of Political Economy*, 81, 813-846.
- Becker, G. S., Landes, E. M. and Michael R. T. (1977). An Economic Analysis of Marital Instability. *Journal of Political Economy*, 85, 1141- 1188.
- Cherline, A. (1992). *Marriage, Divorce, Remarriage*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Dargahi, H., Ghasemi, M. and Beiranvand, A. (2019). The Impacts of Economic and Social Factors on Divorce Rate in Iran with Emphasis on Business Cycles, Women's Education and Employment. *journal of economics and modeling*, 9(4), 95-120. (Text in Persian)
- Fallahi, M. and Deldar, F. (2016), Investigating Factors Affecting Divorce in Iranian Provinces with Emphasis on Economic Factors. *Journal of Women and Family Training*, 10(34), 135-154. (Text in Persian).

- Habibpour ketabi, K., Nazoktabar, H. (2011). Factors of Divorce in Mazandaran Province. *Women's Strategic Studies*, 14(53), 87-127. (Text in Persian)
- Heath, J. A. (1990). Non-employed women, marriage and the Sisyphus syndrome, *journal of economic issue*, 24(1), 103-114.
- Hoffman ,S., Duncan G .(1997).The effect of incomes, wages and affect benefits on marital disruption. *Journal of Human Resources*, 30,19-41.
- Isazadeh,S.,Balali,E. and Ghodsi ,A.M.(2011). Economic Analysis of Divorce: Exploring the relationship between unemployment and divorce in Iran during 1345 -1385.*Women 's Strategic Studies*, 13(50), 7-28. (Text in Persian).
- Javdani, N. (2014). Investigating the Causes of Divorce by Female Applicants in Hamadan. *Female Police*, (20), 43-55. (Text in Persian)
- Kalantari, A., Roshanfekar, P. and Javaheri, J. (2011). Three Decades of Researches about "Divorce Causes" in Iran: A Review. *Women's Strategic Studies*, 14(53), 129-162. (Text in Persian).
- Lombardo, K. V. (1999). Women's rising market opportunities and increased labor force participation. *Economic Inquiry*, 37(2), 195-212.
- Mohebbi, F. (2012). Sociological Explanation of Divorce, Collected and Edited: The Secretariat of Strategic Thoughts. *the Strategic Thoughts of Woman and Family*(961-984).Tehran:Payame Edalat(Text in Persian).
- Mosaie, M., Mehrgan, N. and Garshasbi-fakhr, S. (2010). The impact of literacy, urbanization, household expenditure and income and its distribution in the divorce rate in Iran (A time series analysis). *Iranian Journal of Sociology*, 10(4), 1-17. (Text in Persian).
- Mosavati, M. (1995). *Iranian Social Pathology, Sociology of Deviations*. Tabriz: Nobel Press. . (Text in Persian).
- Nasrollahi, Z., GhafariGolok, M., Parva, A. (2013). Divorce and its Determinants:Emphasizing on Economic Factors. *Women's Studies Sociological and Psychological*, 11(4), 165-186.doi: 10.22051/jwsps.2014.1471 .(Text in Persian).
- Niazi, M., Askari kaviri, A., Almasi, E., Norowzi, M. and Nourani, E. (2018). Ultra-analysis of studies and researches about divorce relevant factors in Iran for the period of 1386-1396. *Women's Studies Sociological and Psychological*, 15(4), 177-202. doi: 10.22051/jwsps.2018.8627.1124. (Text in Persian).
- Oppenheimer, V. (1997). Women's employment and the gain to marriage: The specialization and trading model. *Annual Review of Sociology*, 23: 431-453.
- Rafipour, F. (1999). *Anomie or Social Disorder*. Soroush Publications. (Text in Persian).
- Roy, S. (2010). Unemployment Rate and Divorce. *Working Paper*, University of Canterbury.
- Sadaghat, K. and Asadyan, A. (2014). Sociological Explanation of Social Factors Effective on Divorce (The Case of Ghaemshahr City). *Journal of Applied Sociology*, 25(2), 97-116. (Text in Persian).



- Ghiasi, P., Rosta, L. and Barari, M. (2011). An Exploration of Social Factors Impacting Divorce Petitions among Women in Shiraz. *woman and society*, 2(3), 163-188. (Text in Persian).
- Sarukhani, B. (1997). *Divorce Research in Understanding Reality and Its Factors*. University of Tehran Publications. (Text in Persian).
- South, S.J. and Spitze, G. (1986). Determinants of divorce over the marital life course. *American Sociological Review*, 51, 583-590.
- South, S. and Lloyd, K.M. (1995). Spousal Alternatives and Marital Dissolution, *American Sociological Review*, 60, 21-35.
- South, S. (1985). Economic Conditions and the Divorce Rate: A time series Analysis of Postwar United States. *Journal of Marriage and Family*, 47(1), 31-41.
- Spitze, G. and South S. (1985). Women's employment, time expenditure, and divorce. *Journal of Family Issues*. 12, 181-196.
- Tavassoli, G., Ghiasi Nodoushan, A. (2011). Social Causes of Divorce in Yazd Province in the Past Decade. *Journal of Iranian Social Development Studies*, 3(4), 35-49. (Text in Persian).
- Waters, M. S., Ressler R. W. (1999). An economic model of cohabitation and divorce. *Journal of economic Behavior & Organization*, vol (40).
- Weiss, Y. and Willis, R. (1985). Children as Collective Goods in Divorce Settlements. *Journal of Labor Economics*. 3(3), 268-292.

## *Identifying the Effective Economic Variables on Divorce in Iran*

Hassan Daliri<sup>1</sup>

### **Abstract**

In recent years, divorce has grown in the IRAN. In such a way, there is a divorce compare to every three Marriage. Considering the importance of this social problem and its negative effects in society, this study seeks to identify the factors affecting on divorce with emphasis on economic factors in Iranian provinces during the period of 1385-1395. According to the results, the economic factors modeled in this study could explain the divorce in IRAN. According to research findings, rising inflation in the housing sector, male unemployment, and female university education rates, and income inequality have led to an increase in divorce rates. On the other hand, increasing the welfare and men employment, even sub employment, reduce the divorce rate in society. According to the results of the research, economic policy should manage the following three important factors for controlling the divorce rate, inflation, employment, economic and social justice.

### **Keywords**

Divorce, Inflation, Unemployment, Income Distribution, Provinces of Iran.

---

<sup>1</sup> . Assistant Professor of Economics, Department of management and Economics, Faculty of humanities and social sciences, Golestan University, Gorgan, Iran  
h.daliri@gu.ac.ir

Submit Date: 2019/7/27

Accept Date:2019/9/17

(DOI): 10.22051/JWSPS.2019.27488.2050